

دانشنامه

فرهنگ ایران پیش از اسلام

حبیب برجیان

تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تألیف احمد تفضلی، به
کوشش ژاله آموزگار، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۶.

این تألیف گرامی را دکتر تفضلی در آخرین روز زندگی (۲۴ دی ۱۳۷۵) به سر رساند (پیشگفتار، ص ۷) و اینک به کوشش همکار دیرینش دکتر ژاله آموزگار در دسترس علاقه‌مندان است. کتاب چکیده تحصیل و تتبع و تدریس چهل ساله فرزانه‌ای است که دهها مقاله پرمایه در رشته فرهنگ و زبانهای ایرانی نوشت و در سالهای اخیر زندگی از سر آمدن پهلوی‌دانان زمان گشت.

اطلاق لفظ «ادبیات» را بر عنوان کتاب در معنای وسیع این کلمه باید فهمید که نه تنها شامل ادبیات تخیلی کتبی و شفاهی است، بلکه تمامی نوشته‌های پیش از اسلامی ایران را در هر زمینه‌ای که باشد، دربرمی‌گیرد؛ و از این شمول باز هم فراتر رفته و در بازسازی آن بخش از ادبیات باستانی که از میان رفته کوشش می‌کند. به عبارت دیگر هدفی دوگانه از تألیف کتاب استنباط می‌شود: نخست شناساندن کلیه آثار مکتوب ایران باستان؛ دوم اعاده آثار مفقود اما ارزشمند فکری و ادبی ایران پیش از اسلام، بویژه آن پاره از ذخایر ادبی پهلوی که در متون اسلامی انعکاس یافته است. تفضلی هم به‌عنوان استاد فرهنگ و زبانهای ایرانی و هم در مقام محقق که با ادبیات ایران اسلامی نیک آشنا بود، به خوبی از عهده تلفیق این دو هدف برآمده و تألیفی عرضه کرده است که تا سالیان سال مرجع بی‌بدیلی در زمینه ایران‌شناسی باقی خواهد ماند.

کتاب همان سبک مأنوس مقاله‌های تفضلی را داراست. «تفضلی کوتاه‌نویس بود، گزافه‌نویس نبود. همواره درباره آنچه عمیقاً می‌دانست قلم‌گردانی می‌کرد. نیک می‌دانست چه می‌خواهد

بگوید و در آن‌باره چه اندازه باید گفت و نوشت. از پراکنده‌برداری و بیهوده‌نویسی پرهیز داشت.» (ایرج افشار، «دانشمندی توانا از دست رفت»، کلک، آبان-بهمن ۱۳۷۵، ص ۵۲۴ تا ۵۲۶). مطالب کتاب در حد ایجاز بیان شده و عبارات آن از هرگونه آرایش لفظی و بار عاطفی تهی است. کتاب در حقیقت دایرةالمعارفیست موضوعی که مواد آن در نهایت دقت و وسواس تنظیم و متناسب گشته و در هر یک از مباحث، پس از اندک توضیحی به منابع تحقیقی دیگر ارجاع داده شده است.

کتاب هشت فصل دارد: ادبیات مادی (۳ صفحه)؛ ادبیات فارسی باستان (۹ص)؛ ادبیات اوستایی (۳۸ص)؛ ادبیات دوره اشکانی (۵ص)؛ کتیبه‌های دوره ساسانی (۲۸ص)؛ ادبیات پهلوی (۲۱۸ص)؛ ادبیات مانوی (۱۹ص + یک صفحه زبور پهلوی)؛ ادبیات زبانهای ایرانی میانه شرقی (۱۱ص). ملاحظه می‌شود که فصلها از نظر کمیت نامتساوی است. اگر ادبیات پهلوی دوسوم بدنه کتاب را پر می‌کند، حصه ادبیات مادی کمتر از یک درصد صفحات است. این عدم تناسب تا حدودی بیانگر میزان دانش امروز نسبت به آثار دوره‌های باستان است. زمینه کار مؤلف هم در این امر دخالت دارد و بنابراین به ادبیات مانوی و به‌خصوص به ادبیات زبانهای شرقی ایران کمتر از تناسب طبیعی اعتنا شده است.

از هزاره ماد و هخامنشی و سلوکی و اشکانی (اواخر سده هشتم ق.م. تا ۲۲۴م) هیچ سند ایرانی زبانی که متضمن مضامین ادبی محض باشد به ما نرسیده است. مؤلف کوشیده است تا این خلأ هزارساله را با نقل داستانهای ایرانی از قول مورخان یونانی و رومی چون آنتئوس و کتزیاس و گزنفون و استرابون و هرودوت، توأم با برداشتهای ایران‌شناسان معاصر، جبران کند. همچنین در جای خود به طبقه‌بندی افسانه‌ها و تشخیص حلقه‌های روایات پرداخته شده، مثلاً درباره بن مایه افسانه کودکی پادشاهان آمده: «شبهات میان جزئیات بعضی داستانهای مربوط به کودکی کورش با داستانهای دیگر ایرانی دیده می‌شود: داستان خوابی که حاکی از برافتادن سلسله‌ای و روی کار آمدن سلسله دیگر است (داستان ضحاک، افراسیاب، اردشیر)، دستور کشتن کودک نوزاد که به اجرا در نمی‌آید (داستان کیخسرو)، سرراه یا بر آب نهادن کودک (داستان کیقباد، دارا)، پرورش کودک در میان شبانان یا مردمانی از این قبیل (داستان فریدون، کیخسرو، دارا، اردشیر) دایگی کودک توسط یک حیوان (داستان فریدون، زال) و ظهور آثار بزرگی و هوشمندی کودک در هنگام بازی و ورزش (داستان کیخسرو، اردشیر و شاپور)» (ص ۳۰). آنچه می‌توان به سخن مؤلف افزود این است که وجود شبهات میان بن مایه‌های غربی و شرقی (= کیانی) تداعی‌گر وحدت سرچشمه این داستانها و تعلق آنها به



دوره‌ای است که ایرانیان هنوز به دو پاره شرقی و غربی تقسیم نشده بودند.

از ادبیات عهد اشکانی نیز همین را می‌دانیم که گوسانه‌های داستان‌سرا قصه‌های خود را با ساز و آواز در کوچه و بازار می‌خوانده‌اند و بظاهر از همین دوره است که منظومه‌های بیژن و منیژه و ویس و رامین به ادب فارسی راه یافته است. در همین عصر طولانی اما ناشناخته پهلوانی است که بر اثر آمیزش ادبیات حماسی اقوام ایرانی‌زبان مسکون در مشرق ایران، یعنی حماسه‌های کیانی و اسکایی و پارتی، حماسه ملی ایران نطفه می‌بندد و با رخنه تدریجی در گوشه و کنار فلات افسانه‌های محلی را نیز درخود می‌کشد. در هر حال تا تنظیم نهایی و تحریر خدای‌نامه در عهد اخیر ساسانی، سررشته داستانهای ملی در دست گوسانه‌ها بود که آوازشان بر دل پیر و جوان و مرد و زن یکسان می‌نشست و شهری و روستایی را سرگرم و مجذوب می‌ساخت.

موضوع حائز اهمیت در بررسی ادبیات قدیم ایران ماهیت شفاهی آن است. این که از این ادبیات سندی کتبی به خط پهلوی باقی نیست (هر چند که اهم آن به زبان فارسی دری منتقل شده است)، بیشتر از همین معنی سرچشمه می‌گیرد تا مفقودشدن آثار. مؤلف در جای‌جای کتاب به این نکته اشاره دارد، از جمله در مقدمه:

در ایران پیش از اسلام سنت به کتابت درآوردن آثار دینی و ادبی چندان معمول نبوده است، به طوری که این آثار قرن‌ها سینه به سینه حفظ می‌شده است و ثبت آنها را لازم نمی‌دانستند. تنها اسناد دولتی و سیاسی و اقتصادی ... را درخور نگارش می‌دیدند ... همین توجه به روایات سینه به سینه تا دورانه‌های بعد از اسلام نیز ادامه یافت چنان‌که مدونان اسطوره‌ها و داستانهای حماسی ایران مانند فردوسی، علاوه بر روایات مکتوب خدای‌نامه، از روایات شفاهی نیز بهره می‌جستند. اکنون نیز بیشتر ادبیات عامه نواحی گوناگون از شعر و ترانه و چیستان و قصه سینه به سینه حفظ می‌شود و کم اتفاق می‌افتد که کسی آنها را از روی نوشته یاد گرفته باشد (ص ۱۳).

اهم آثار کتیبه‌ای سنگ‌نوشته‌های شهریاران هخامنشی - که مفصل‌ترین و کهن‌ترین آنها کتیبه داریوش در بیستون به سه زبان فارسی باستان و اکدی و عیلامی است - و سنگ‌نوشته‌های نخستین پادشاهان و بزرگان ساسانی به زبانهای فارسی میانه و پهلوی اشکانی و گاه نیز یونانی است. الواح و سکه‌ها و مهرها نیز در ضمن کتیبه‌ها در چند فصل معرفی شده است. همه این آثار از نظر تاریخی و زبان‌شناختی پرارزش است، گویان که از جهت ادبی کم اهمیت.

کهن‌ترین آثار کتبی ایرانی‌زبان که واجد اهمیت ادبی نیز باشد، آثار مانوی به زبانهای فارسی میانه و پهلوی اشکانی (پارتی) و سغدی است که از سده‌های سوم و چهارم تا نهم میلادی به یادگار مانده و از ویرانه‌های دیرهای مانوی ترکستان چین به دست آمده است. با قرائت این آثار نکات فراوانی در باب آواشناسی و واژگان و ساخت دستوری زبانهای مورد کتابت روشن شده، به ویژه اینکه نوشته‌های مانوی با خطی خوش و به مراتب خواناتر از خط پهلوی استنساخ گشته که خواندن و دریافتن مطالب آنها را آسان می‌سازد. اگر مقصود کتاب پرداختن به زبانهای ایرانی بود، شاید سهم آثار مانوی برجسته‌تر می‌شد. اما چون بررسی کلی ادبیات ایرانی منظور نظر مؤلف بوده، ناچار ادبیات مانوی قدری در حاشیه قرار گرفته است؛ چه این ادبیات که ریشه در فرهنگ بابلی دارد، از لحاظ روح و محتوا با جهان‌بینی مزدیسنی که تنه اصلی فرهنگ ایران باستان را تشکیل می‌دهد، متفاوت بلکه متضاد است. اگر در آیین مزدیسنی کوشش و سالاری و دارندگی برازنده مرد و زن است، در مانویت انزوا فضیلت است و پرهیختن از مادیات است که موجب پالایش روان انسان می‌شود؛ انسانی که نه آفریده هرمزد، بلکه مولود غرایز بهیمی دیوان است. به جای طبقات سه‌گانه و چهارگانه فعال اجتماعی، گزیدگان و نیوشاگان (= شتوندگان، مقلدین) بازیگران صحنه جامعه مانوی‌اند.

فلسفی- کلامی، کشف و شهود و پیشگویی، افسون و تعویذ، اخلاقیات، چیستان، تاریخ و جغرافیا، فقه و حقوق، رسالات کوچک تعلیمی، داستانهای منثور، شعر پهلوی، کتابهای علمی، فرهنگها، نسخه‌های خطی پهلوی. این تقسیم‌بندی البته جامع و مانع نیست، زیرا بسیاری از کتابهای پهلوی را مجموعه‌ای از مباحث متفاوت تشکیل می‌دهد؛ چنانکه دینکرد، علاوه بر تلخیص و تفسیر اوستا، به مباحث کلامی نیز می‌پردازد و کتاب ششم آن به تنهایی بزرگترین اندرزنامه پهلوی به شمار می‌آید.

در هر بخش، پس از توضیحی کوتاه درباره موضوع مورد بحث، یکایک کتابهای مربوطه معرفی می‌شود و در پایان آثار بی‌عنوان می‌آید. در معرفی کتب و رسالات روشی سازماندهی استوار در پیش گرفته شده: نخست چکیده‌ای از آن بازگو می‌شود و سپس مطالب آن تنظیم و طبقه‌بندی می‌گردد. گاه نیز برای روشن شدن مطلب یک یا چند بند ترجمه می‌شود تا نمونه‌ای از سبک و محتوای نوشته به دست داده شود. اصلی که تفضلی در ترجمه از پهلوی همشیه مراعات می‌کرد این بود که اگر لغتی در طی زمان تغییر معنی داده آن را در ترجمه به کار نمی‌برد (مثلاً «خرسند» را به «قانع» ترجمه می‌کرد). در تشریح آثار به ویژگی تکرار موضوع یا عین متن در متون پهلوی توجه شایسته شده و متون متشابه یا متناظر و احتمال اقتباس یا مأخذ مشترک آنها یادآوری می‌شود. پس از آنکه خواننده با استخوان‌بندی هر تألیف آشنا شد، نسخه‌های خطی و تصحیح و ترجمه‌ها شناسانده می‌شود. تفضلی به مؤلفان پهلوی نیز توجه داشته و مختصری از سرگذشت هر یک را آورده و در مواردی صورت درست نامهای تصحیف شده را یادآوری کرده؛ برای نمونه «تسر» را به «توسر» (ص ۶۵) و «فرنیغ» (صورت کهنه) را به «فرّبی» (ص ۱۴۱) و «خداهود» را به «خدابود» (ص ۲۰۴) و «مزدک» (نه آن مزدک معروف) را به «مردک» (ص ۲۰۹) تصحیح نموده است.

اخلاقیات که «مهمترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که مشخصه بارز این ادبیات... است» (ص ۱۸۰)، مفصل‌ترین بخش کتاب (در ۷۰ صفحه) نیز هست و اندرزنامه‌ها، رسالات در آیین کشورداری، و خطبه‌های پادشاهان را شامل می‌شود. با این حال جز اندکی از این نوع به زبان پهلوی باقی نیست و آثار بیشتر به صورت ترجمه در کتابهای تازی و فارسی به زمان ما رسیده است. اهمیت این آثار به ویژه اندرزنامه‌ها از جهت تأثیری است که در ادبیات پس از اسلام در رسالات ادب و اخلاق بر جای مانده است. اندرز در حقیقت بنیاد حکمت ایرانی و رشته استوار اندیشه ملی است که با سقوط ساسانیان از هم نگسیخت. اشراف تفضلی بر اصول عقاید مزدیسنی و عادات و آرای جامعه ساسانی از یک سو و ادب تازی

در آسیای مرکزی نیز با سیمای دیگری از جهان ایرانی روبه‌رویم که نه تنها بیرون از قلمرو سیاسی ایران بود، بلکه برخلاف ایران یکدست زردشتی (به جز قسمت سامی‌زبان آن یعنی بین‌النهرین) دینها و فرهنگهای متفاوت در کنار یکدیگر همزیستی داشتند. گذشته از آثار مانوی، نوشته‌هایی از مذاهب بودایی و مسیحی به زبانهای ایرانی شرقی سغدی و ختنی و خوارزمی به دست آمده که همراه با ادبیات غیر دینی آسیای مرکزی در فصل پایانی کتاب مورد بررسی مختصر قرار گرفته است.

فصل ادبیات اوستایی مشتمل بر دو بخش است: در بخش نخست خواننده با تبویب و محتوای اوستا آشنا می‌شود و درباره ماهیت اساطیری و عناصر زردشتی آن اطلاعاتی حاصل می‌کند. بخش دوم درباره سرگذشت اوستا و نقل آن به خط دین دبیریست که موضوع گفت‌وگوهای بسیار در میان اوستاشناسان بوده و تعبیرهای متفاوت ایشان در هر حال با روایات مرسوم زردشتیان اختلاف بنیادی دارد. این فصل با اینکه با رعایت اصل اختصار نوشته شده و بسیاری از مراجع مهم از جمله ترجمه‌های اوستا (به ویژه اوستای گاهانی) به زبانهای اروپایی و فارسی در آن مجال ذکر نیافته و هم در عرضه آرای گوناگون غالباً به اجماع صاحب نظران بسنده شده، با این همه تصویری روشن و فراگیر از چند و چون ادبیات اوستایی از نظرگاه یک پهلوی‌شناس به دست می‌دهد و زمینه را برای بدنه اصلی کتاب که ادبیات پهلوی است، آماده می‌سازد.

فصل ادبیات پهلوی در مرحله نخست ادامه بحث آن بخش از ادبیات اوستاییست که به واسطه متون «زند» (ترجمه و تفسیرهای اوستای زبان پهلوی) به ما رسیده است. نسخه‌های خطی اوستا (که اکثراً با زند همراه است) در همین بخش معرفی می‌شود (ص ۱۲۲ تا ۱۲۵). سپس متون تألیف شده براساس «زند» (دینکرد و بندهشن و گزیده‌های زادسپرم و دادستان دینی و روایات پهلوی و جز آن) بررسی می‌شود. این کتابها جایگزین پاره‌هایی از اوستای ساسانیست که به تاراج روزگار رفته است. احاطه زنده‌یاد تفضلی به دینکرد توضیحی سهل و ممتنع از کم و کیف این دانشنامه دشوار فهم مزدیسنی در اختیار خواننده می‌گذارد. بخشهای بعدی این فصل برحسب موضوع تنظیم شده: متون

دانشوران معاصر ایران

از نگاه اسناد

سیدعلی آل داود

اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، گردآوری و پژوهش: علی میرانصاری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، جلد اول، ۱۳۷۶ ش، ۶۵۸ صفحه؛ جلد دوم، ۱۳۷۷ ش، ۵۰۳ صفحه؛ جلد سوم، ۱۳۷۸ ش، ۴۹۷ صفحه.

این کتاب مجموعه‌ای از اسناد و مدارک مربوط به شخصیت‌های ادبی و علمی صد سال اخیر ایران است که بر بنیاد اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران و نیز مدارک موجود در سایر نهادهای دولتی و خانواده‌های این شخصیتها و به ویژه پرونده پرسنلی ایشان فراهم آمده و به شکلی منظم تدوین و ترتیب یافته است. بر پایه آنچه در این مجلدات گرد آمده، پژوهشگران می‌توانند زندگینامه مستندی برای هر یک از این شخصیتها تألیف کنند؛ جز آن، برخی روایات ناصحیح مربوط به این افراد، کمابیش در مقایسه با این مدارک از اشتباهات ره‌یافته در آنها پیراسته خواهد شد.

در باب ادیبان و شاعران معاصر ایران تا به حال کتابهای متعددی انتشار پیدا نکرده است و آنچه تاکنون به دست علاقه‌مندان رسیده معدودی کتب تذکره در احوال شاعران است و در آنها از زندگینامه ادیبان و دانشمندان دیگر خبری نیست. اثر برجسته و قابل توجه در این مقوله کتاب از نیما تا روزگار ما (جلد سوم از صبا تا نیما) است که در سالهای اخیر به طبع رسیده است و علی‌رغم کوشش فراوان مؤلف آن (مرحوم یحیی آرین‌پور) از پاره‌ای نقصانها خالی نیست. نخست آنکه از گزارش احوال بسیاری از ادیبان و نویسندگان صد سال اخیر که حوزه تألیف او بوده، بازمانده است. نکته گفتنی دیگر در باب آن، پاره‌ای نظرات خاص نویسنده است که همه ناشی از ارتباطات خاص او با معاصران است و به هر حال نوعی سبق ذهن در آن دیده می‌شود. از این رو، نقد مطالب و مندرجات مجلد مذکور ضروری به نظر می‌رسد. جز این کتاب و چند تذکره دیگر از جمله تذکره‌های سخنوران برقی، دینشاه ایرانی و محمداسحاق پاکستانی اثر دیگری در این زمینه پدید نیامده است. به این ترتیب

از سوی دیگر این بخش را برجسته‌ترین و سودمندترین بخش کتاب کرده است. کاش بخش مستقلی در باب مرجع‌شناسی عربی می‌آمد و چندوچون مصادر تازی راجع به ادب پهلوی جداگانه بررسی و ارزیابی می‌شد.

از دیگر مباحث کتاب منظومه‌ها و پاره‌های منظوم در آثار پهلوی و سایر زبانهای متروک ایرانی است که تشخیص و تحلیل آنها موضوعی بحث‌انگیز در تاریخ ادبیات ایران است؛ زیرا بسیاری متون بظاهر متنور در اصل به شعر بوده که با گذشت زمان دچار تصحیف و دستکاری نسخه‌نویسان گردیده و صورت اصیل خود را گم کرده است. مؤلف علاوه بر آنکه دو فصل کتاب را به اشعار پهلوی و مانوی اختصاص داده، در موارد خاص نیز به ویژگی نظم متون و کیفیت آن اعتنا داشته؛ از جمله وزن در یشتهای اوستا (ص ۳۸، ۶۰)، جاماسب‌نامه (ص ۱۷۴)، یادگار زربوان (ص ۲۶۷)، صور خیال در منظومه درخت آسوری (ص ۲۵۸). به نظر وی یکی از علل ترک شعر هجایی (لا اقل در مقام شعر رسمی و مکتوب) آن است که شعر پهلوی با ساز و آواز خوانده می‌شد و بر اثر نزول ارزش موسیقی در عهد اسلامی این نوع شعر کم‌کم از رونق افتاد و جای خود را به اوزان عروضی سپرد (ص ۱۱۲، ۳۱۲).

فهرست مآخذ کتاب حاوی حدود ششصد فقره مآخذ مورد ارجاع در بدنه کتاب است و در دو قسمت «فارسی و عربی» و «زبانهای دیگر» با ترتیب الفبایی نام نویسندگان تنظیم گشته است. در بخش اخیر تقریباً ۳۲۰ مآخذ فهرست شده که ۶۰ درصد آنها به زبان انگلیسی، ۱۷ درصد فرانسه، ۱۷ درصد آلمانی و ۶ درصد روسی است. به اضافه یک کتاب ایتالیایی. این آمار تا اندازه‌ای بیانگر اهمیت هر یک از زبانهای یاد شده در مطالعه زبان و ادب ایران باستان است. دانشنامه ایرانیکا که از مراجع شاخص کتاب است، به نحو محسوسی کفه ترازوی زبان انگلیسی را سنگین کرده. یادآوری این نکته نیز لازم است که مؤلف به جای دست‌چین کردن مآخذ، به آسانی می‌توانست با افزودن صدها کتاب و مقاله به این فهرست، بر قطر کتاب خود بیفزاید. لیکن چنانکه رسم او بود اندازه را رعایت کرده و از آوردن مآخذ زاید خودداری نموده است، کما اینکه از مقاله‌های خارجی خویش به ذکر ۲۱ مقاله بسنده کرده است. البته در عرصه مآخذ فارسی دکتر تفضلی کوشیده تا هیچ‌یک از ترجمه‌های فارسی متون پهلوی از قلم نیفتد. این است که ترجمه‌های سره و ناسره بی‌هیچ تمایزی در کنار هم قرار گرفته‌اند. ظاهراً محدودیت دسترسی خواننده ایرانی به منابع معتبر در مد نظر آن استاد فقید بوده است. با وجود این، کتاب ارزش جهانی دارد و بجاست که هرچه زودتر به زبان انگلیسی ترجمه شود تا فایده آن همگانی گردد.